

تأثیر انسان‌شناسی غرب بر سبک زندگی زنان و نقد آن

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۱۵

تاریخ تأیید: ۱۴۰۲/۰۹/۱۵

فاطمه معصومی*

چکیده

از جمله مبانی نظری مهمی که بر سبک زندگی افراد تأثیر گذار است، دیدگاه‌های انسان‌شناسانه است. مسأله اصلی این مقاله نیز شناسایی مبانی انسان‌شناسانه تمدن غرب و تأثیری است که این مبانی بر سبک زندگی زنان می‌گذارد. این پژوهش به شیوه کتابخانه‌ای و از طریق فیش برداری، جمع آوری شده است و برای تجزیه و تحلیل اطلاعات، از روش تحلیلی - عقلی استفاده شده است، که تحت عنوان روش‌شناسی بنیادین مطرح می‌شود. طبق یافته‌های این پژوهش، یکی از علل مهم تفاوت میان سبک زندگی اسلامی و مدرن برای زنان به دیدگاه انسان‌شناسانه، به دنبال تعریفی باز می‌گردد که هر یک از این مکاتب از زن ارائه داده اند و مبنای عمل و زندگی زنان جامعه شده است. این مقاله به بیان بخشی از این تفاوت‌ها و آثار آن در زندگی می‌پردازد. از جمله این تفاوت‌ها پذیرش و یا انکار بعد معنوی در انسان، ذات‌گرایی، و تعریف هدف از زندگی است.

واژه‌های کلیدی: انسان‌شناسی، سبک زندگی، زن، مدرنیته.

مقدمه

مبادی هستی‌شناسی، معرفت‌شناسی و انسان‌شناسی و... نظریات متناسب با خود را تولید می‌کنند و به نوبه خود هر نظریه علمی نیز از طریق نظامات اجتماعی و ساختارها در زندگی ما جاری شده و تبدیل به فرهنگ و جهان‌بینی می‌شود و بروز و ظهور اجتماعی می‌یابد. بروز اجتماعی نظریات نیز می‌تواند زمینه‌ساز شکل‌گیری پدیده‌های اجتماعی عینی شود. سبک زندگی از جمله پدیده‌های اجتماعی است که ریشه در مبانی و لایه‌های عمیق نظری دارد. (پارسانیا، ۱۳۹۲، ش ۲۳)

از جمله مبانی نظری مهمی که بر سبک زندگی افراد تأثیرگذار است، دیدگاهی است که پیرامون چیستی انسان مطرح می‌باشد. مسأله اصلی این مقاله نیز شناسایی مبانی انسان‌شناسانه تمدن غرب و تأثیری است که این مبانی بر سبک زندگی زنان می‌گذارد.

اهمیت و ضرورت رسیدگی به این موضوع از آن روست که روند سریع و متهاجمانه غرب در گسترش فرهنگ خود، موجب شده پیش از آنکه شناسنامه تولیدات فرهنگی و علمی غرب مورد کنکاش و بررسی علمای ما قرار بگیرد، فرآورده‌های آن بر سر سفره‌های خانواده‌های ما حاضر شود و این نفوذ غیر کارشناسی شده سبک زندگی غربی، یک مسأله فرهنگی مهم است که باید مورد کاوش قرار گیرد تا تحت کنترل درآید.

سبک زندگی امروزه همچون اسب تروایی شده که هر چند ظاهری ساده و غیر مهم و البته جذاب دارد، آثار سوء مهم و خطیری را در جامعه مقصد به بار می‌آورد؛ زیرا افراد، با پذیرش یک سبک زندگی خاص، بدون توجه به مبانی فلسفی و نظری پشتیبان آن، به تدریج جهان‌بینی و اهدافشان را

متناسب با آن شکل می‌دهند و با تصاحب افکار افراد، خیلی راحت‌تر می‌توانند بر آن‌ها تسلط یابند.

از طرف دیگر، زنان به‌عنوان قشری تأثیرگذار و دارای اهمیتی خاص، جایگاه مهمی در تحکیم بنیان خانواده و نقش محوری و تعیین‌کننده‌ای در تربیت اجتماعی فرزندان دارند و همین موضوع باعث شده است که سبک زندگی آنان نیز نمود و تأثیر عینی‌ای در باورها، ارزش‌ها و سبک زندگی کل جامعه داشته باشد و با توجه به این موقعیت حساس آنان، غرب به‌منظور تحقق آرمان‌های خود، زندگی روزمره آنان را به‌طور ویژه مورد هدف قرار داده است.

یکی از راه‌های مقابله با این هجمه فرهنگی شناسایی مبانی تئوریک‌ای است که در پشت این پدیده اجتماعی حضور دارد. مبانی انسان‌شناسی به‌عنوان یکی از محورهای معرفتی تمدن غرب گزینه‌ای است که در این مقاله مورد بررسی قرار گرفته تا تأثیر و رابطه آن با سبک زندگی زنان مدرن روشن شده و مورد نقد قرار بگیرد.

بدین منظور نخست به تشریح انسان‌شناسی غرب خواهیم پرداخت و تأثیر آن را بر تعریفی که از زن ارائه می‌دهند شناسایی خواهیم کرد. در ادامه آثار این مبانی نظری را بر سبک زندگی زنان جامعه مدرن تشریح خواهیم کرد.

در بخش بعدی با بیان نظریات انسان‌شناسانه اسلامی نقاط افتراق میان مبانی اسلام و مدرنیته را روشن کرده و با تکیه بر این مبانی سبک زندگی زن مدرن را نقد خواهیم کرد.

مفهوم شناسی

توضیح واژگان و مفاهیم کلیدی به کار رفته در عنوان تحقیق، از شمار کارهای ضروری و اساسی در پژوهش‌های علمی است؛ زیرا برخی از واژگان، معانی و کاربردهای لغوی، عرفی یا اصطلاحی متعدد و متفاوتی دارند و مشخص نکردن معنا و کاربرد مورد نظر از آن‌ها، گاه موجب اشتباه و مغالطه می‌شود. بر این اساس در گام نخست باید به تعیین دقیق معنای واژگان می‌پردازیم:

انسان‌شناسی: منظور از انسان‌شناسی در اینجا نظریاتی است که در خصوص ماهیت و حقیقت انسان صحبت می‌کند و منظور از سرشت و حقیقت همان وجه مشترک انسان‌هاست. حلقه‌هایی که افراد بشر را در گذشته و آینده به هم پیوند می‌دهد، بی‌شک در هر مکتب علوم انسانی پیش‌فرض‌هایی در رابطه با ماهیت و چیستی انسان و جایگاه او در هستی وجود دارد.

سبک زندگی: عموماً مفهوم سبک زندگی را به معنای عام، سیره و روش زندگی بیان می‌کنند؛ اما در ادبیات تخصصی علمی،^۱ آن را معادل شیوه خاصی از زندگی برمی‌شمارند که مختص جوامع مدرن است. (مهدوی کنی، ۱۳۸۷)

مجموعه الگو و شیوه‌های مصرف، در جوامع سرمایه‌داری مدرن، راه‌های متفاوت و جدیدی برای زندگی پدید آورده است که به مجموع این راه‌ها، سبک زندگی می‌گویند.

۱. در ادبیات تخصصی دانشگاهی و ترجمه‌ای.

انسان‌ها در جوامع مدرن، با تنوع زیادی از انتخاب‌های ممکن روبرویند و از طریق این انتخاب‌ها سلیقه، تمایز، ارزش‌ها و حس چه کسی بودن خود را نشان می‌دهند. مصرف، مهم‌ترین و بهترین عرصه برای نشان دادن انتخاب‌های آنان است. شاخصه‌ی این انتخاب‌ها، متغیر و بازتابی بودن است؛ زیرا به هیچ وجه الگوی مشخصی از زندگی که توسط هر نوع مرجعی خاص مورد تأکید قرار گیرد، دیگر پذیرفته نیست و فرد با توجه به امکانات متعددی که پیش رو دارد، باید تصمیم بگیرد که چه مسیری را برای خود انتخاب کند، مجموعه انتخاب‌های یک فرد سبک زندگی او را می‌سازد. (گیدنز، ۱۳۹۲، صص ۱۱۹-۱۲۰؛ چنی، ۱۳۸۲، صص ۱۰-۲۲)

انسان‌شناسی غربی

در واکاوی ماهیت انسان، می‌توان تعاریف انسان را به دو دسته کلی تقسیم کرد: پاره‌ای از تعاریف با معیار سکولار همخوان یا نزدیک‌ترند و بیشتر به بعد ماتریالیستی انسان توجه دارند و آن را اصل قرار می‌دهند و دسته دیگر، مبتنی بر مبانی دینی‌اند. دسته نخست، تعاریفی‌اند که ویژگی حیوانیت، رکن اصلی ماهیت انسان را تشکیل می‌دهد. در این نگاه، انسان حیوان تکامل یافته است که ساختار ظاهری و فکری او در طول سالیان متمادی در پی اصل هماهنگ‌سازی با محیط طبیعی تغییر کرده و به صورت کنونی درآمده است. این‌گونه تعریف، مبتنی بر تفکر مادی و همچنین نظریه تکامل داروین است. (کاپلستون، ۱۳۶۶، ج ۹، ص ۲۲۱؛ کبیر، ۱۳۹۱، ج ۱، ص ۳۸ به بعد؛ استراوس، ۱۳۶۵، ص ۵۸، رجبی، ۱۳۸۵، ص ۴۲ به بعد)

به‌طور اجمالی در نگاه غرب، انسان به‌عنوان حیوانی ابزارساز «در رویکردهای مارکسیستی» و یا حیوانی نمادساز «در دیدگاه‌های تفسیری و

انتقادی» مطرح می‌شود که دارای مبدعی داروینی است و غایت او نیز این دنیایی است.

در تلقی دینی از انسان، فصل فراحوانی، در ماهیت آن اخذ شده است که برخی این فصل فراحوانی را در قدرت تعقل و نطق آدمی می‌دانند و برخی دیگر نیز توانایی حرکت بشر به سوی خدا و تکامل او را مطرح می‌کنند؛ ویژگی و فرایندی که در دیگر حیوانات وجود ندارد. (جوادی آملی، ۱۳۸۴، ص ۱۵)

پس از انکار بعد مابعدالطبیعه جهان هستی در اندیشه غرب، بحث‌ها و اختلافات زیادی راجع به هستی‌شناسی و وجود در میان متفکرین پدید آمد. البته در تمامی این رویکردها انسان جدید، خود را محور و مدار فهم و تبیین کائنات می‌دانست؛ به این معنا که اگر جهانی وجود دارد، برحسب این است که من انسان وجود دارم. دکارت از جمله شخصیت‌های مؤثر معاصر غرب است، وی با جمله معروف خود که من می‌اندیشم پس هستم، این را مطرح می‌کند که تنها چیزی که نمی‌شود در وجود آن تردید کرد من متفکر است که وجود دارد و می‌اندیشد و این به تدریج این تفکر را شکل داد که ماهیت جهان «ابژه» را نمی‌توان مستقل از تجربه انسان، آن‌طور که هست دقیقاً شناخت و حتی در گام بعد گروهی از متفکرین مدرن قائل شدند که جهان هستی، همان چیزی است که انسان می‌اندیشد.

بنابراین در انسان‌شناسی سکولار، انسان، محور هستی قلمداد می‌شود؛ این اصل که به انسان‌محوری «اومانیزم» معروف است، از جمله اصول مهم سکولاریسم است.

اومانیسیم

فرهنگ دینی مسیحیت به خاطر گناه اولیه آدم و حوا، انسان را موجودی تلقی می‌کرد که از ازل گناهکار بوده و گناهکار به دنیا می‌آید و لذا به خودی خود فاسد و شریر می‌دانستش و همین موضوع سبب انحطاط و عقب‌ماندگی آدمی می‌باشد. (بیناس، ۱۳۸۲، ص ۶۴۳) این شرارت در زنان مضاعف تلقی می‌شد، چنانچه او را شیطان مجسم و عامل گناه‌کار شدن مردان دانسته و توصیه می‌شد که تا آنجا که گریزی هست از او دوری بجویند.

اومانیسیم، دریافت تازه و مهمی از شأن انسان به‌عنوان موجودی معقول و جدا از مقدرات الهیاتی مطرح کرد که برای دستیابی به عزت و کرامت، خود را ناگزیر به نفی دین و اثبات اصالت خویش می‌دانست.

اصالت انسان و یا همان اومانیسیم به معنای اعتقاد به مرکزیت انسان در هستی بدون در نظر گرفتن حضور و دخالت خداوند و عالم دیگر است. با این رویکرد، اندیشمندان غرب یا منکر خدا شدند و یا اگر هم وجود خداوند را می‌پذیرفتند، امکان شناخت آن را برای بشر انکار کرده و بحث و جدل پیرامون آن را نیز بی‌فایده می‌دانستند و در نتیجه مدعی آن شدند که انسان فقط باید برای انسان زندگی کند؛ زیرا انسان چه بخواهد و چه نخواهد، در دنیا فروافکنده شده و باید خود را حفظ کند و در این مسیر باید بر طبیعت استیلا و حاکمیت یابد تا بتواند به حداکثر رفاه و سعادت زمینی برسد. آنان معتقد بودند که انسان به معنای واقعی، خودش خالق خودش است و باید معیارهای خودش را به وجود آورد و هدف‌های خودش را تعیین کند و خودش راه را به سوی آن‌ها بگشاید. (براون، ۱۳۸۴، ص ۲۳۳)

تطورگرایی

با کنار گذاشتن اعتقادات الهیاتی مربوط به منشأ انسان، اندیشه روشنگری راه را برای ظهور اندیشه انسان‌شناسانه تطوری آماده می‌ساخت. (فکوهی، ۱۳۸۸، ص ۱۰۶) یعنی طبقه‌بندی سلسله مراتبی نژادها بر اساس خصوصیات بیولوژیک و باور به نابرابری طبیعی میان انسان‌ها، با احتساب برتری طبیعی انسان «مرد» سفید پوست اروپایی. این نظریه با نظریات داروینیسیم و تنازع بقا که در علوم طبیعی آن زمان شایع بود همخوانی داشته و معتقد به یک سیر پیش رونده در عقل و قوای فکری انسان در طول یک خط تاریخی بود و تمدن‌ها و اقوام مختلف را در نقاط و رتبه‌های مختلف این خط فرضی معرفی کرده و تمدن غرب را ممتاز جلوه می‌داد و دیگر تمدن‌ها باید به‌منظور پیشرفت، خود را به تمدن و انسان غربی شبیه کرده و می‌رساندند. در واقع این اندیشه خودمحور بینی، انسان‌مدرن سفید پوست را توجیه می‌کرد و پیوند عمیقی نیز میان این نظریات انسان‌شناسی و استعمار وجود داشت؛ زیرا که استعمار بدین طریق می‌توانست پروژه خود را به‌عنوان یک پروژه تمدن‌ساز و عمرانی معرفی کند. (همان، صص ۱۱۴-۱۲۷)

این فرضیه انسان‌شناسی همراه و پشت‌گرم به علم پوزیتویستی بود که ادعای حقیقت‌جویی و برتری داشت و تحولات گسترده جوامع اروپایی از جمله اختراعات و پیشرفت تکنولوژی و افزایش جمعیت و اکتشافات بزرگ استعماری و... سند و مدرکی بر حقانیت و درستی آن می‌بود؛ اما چنانچه که در بخش معرفت‌شناسی گفته شده است، با آشکار شدن معایب و کاستی‌های موجود در مبانی علم تجربی مدرن، از جمله عدم وجود استقلال و وابستگی نظریات به اصطلاح علمی به سوگیری‌ها و

پیش‌فرض‌های فرهنگی و آشکار شدن دیگر ره‌آوردهای مصیبت‌بار آن برای بشریت و... نظریات انسان‌شناسانه دیگری نیز مطرح شد که عمده آن‌ها با انکار نگاه تطورگرایانه، حول محور به رسمیت شناختن فرهنگ‌های مختلف انسانی مطرح می‌شوند و به انسان‌شناسی فرهنگی معروف‌اند. به این ترتیب که هر جامعه و فرهنگ، شخصیت و انسان خاصی را به وجود می‌آورد که جهان‌بینی، ارزش‌ها و برتری‌های خاص خودش را دارد و توفیقی میان این انسان‌ها و فرهنگ‌هایشان وجود ندارد.

انسان فرهنگی

بر اساس این الگوی نظری جدید، کودک نورسیده هنوز «هستی» نیست؛ بلکه «هست شونده‌ای» است که باید در محیط پرورشی خاصی که مراقبانش فراهم می‌آورند، یعنی همان فرهنگ و جامعه، به هستی فراخوانده شود و نظم جاری امور با پروراندن مفهوم معینی از هستی و تفکیک آن از ناهستی به ایجاد نوعی قالب مشخص برای شخصیت و وجود او یاری می‌رسانند. (گیدنز، ۱۳۹۲، ص ۶۵)

با توجه به دیگر تفکرات جدید غرب، معیار و داوری برای قضاوت میان این فرهنگ‌ها و در ادامه انسان‌های حاصل از این فرهنگ‌ها وجود ندارد، پس هیچ مزیت و ارجحیت رتبه‌ای میان هیچ انسانی وجود ندارد. در حقیقت انسان، محور و مرکز خویشتن و همه اشیا و همچنین آفریننده همه ارزش‌ها و ملاک تشخیص خیر و شر قرار می‌گیرد و دیگر ورای انسان و عمل او، ارزش، اخلاق و فضیلتی وجود ندارد. (علی تبار فیروزجایی، ۱۳۹۲، صص ۵۶-۵۷)

بنابراین غرب از روشنگری به بعد با قرار دادن انسان در مرکز شناخت و حتی ساخت واقعیت‌های اجتماعی و طبیعی، موجبات نسبی‌گرایی را در کل اندیشه مدرن پدید آورد. دیدگاه غالب فمینیست نیز که در دامان همین مبانی رشد نموده بود نیز مبتنی بر برساخت بودن جهان اجتماعی و حتی طبیعی، حول محور اندیشه و ذهنیت انسان است. (محمدپور، بی‌تا، ص ۲۹۳)

با توجه به این نگاه انسان‌شناسانه، موضع‌گیری و تحلیل‌های نظری مدرن و به‌ویژه فمینیست‌ها از زن و مرد بودن و در ادامه تأثیر آن بر سبک زندگی، بیشتر قابل‌درک می‌گردد.

انسان‌شناسی فمینیسم

انسان‌شناسی فمینیسم زیرمجموعه انسان‌شناسی فرهنگی است و در نتیجه به تأثیر فرهنگ بر انسان و نسبی‌گرایی حاصل از آن معتقد است و با توجه به این مبنای نظری، آنان «به‌عنوان نماینده ادبیات علمی غرب پیرامون زنان» بیان می‌دارند که باید میان مشخصات بیولوژیک جنس‌ها و خصوصیات فرهنگی که تحت عنوان جنسیت مطرح می‌شود فرق گذاشت و زنانگی بیش از یک موقعیت بیولوژیک، بیشتر حاصل موقعیت اجتماعی - فرهنگی است و جنبه‌ای قراردادی دارد نه ضرورتی طبیعی. (فکوهی، ۱۳۸۸، ص ۲۳۲)

سیمون دوبوار در کتاب جنس دوم، تحت تأثیر اندیشه‌های ژان پل سارتر، معتقد است جوهرهای تغییرناپذیری که ویژگی‌هایی چون زنانگی را تعیین کند، وجود ندارد. وی مطرح می‌کند که کسی زن به دنیا نمی‌آید، بلکه بر اثر روابط و جامعه زن می‌شود. (رزمری، ۱۳۹۱، صص ۳۱۹-۳۲۵)

جامعه چون به غلط زنان را از نظر فکری و جسمی ذاتاً ضعیف‌تر از مردان می‌دانسته آنان را از دانشگاه و بازار کار و صحنه عمومی کنار می‌گذارد. همراهی این قضیه با قوانین تبعیض‌آمیز و ساختارهای اجتماعی و سیاسی معیوب علیه زنان، سرنوشت‌های اجتماعی متفاوتی را برای دو جنس رقم می‌زند و می‌توان با آموزش و ارائه امکانات مساوی، این تفاوت‌ها را از بین برد. (پاملا ابوت و کلر والاس، ۱۳۸۰، ص ۲۴۷)

بر اساس این رویکرد، پاسخ به این پرسش که مذکر و مؤنث چیست، بدهت خود را از دست داده است. دیگر ذات مذکر وجود ندارد؛ بلکه فقط تعریف‌های تاریخی، یعنی نسخ پذیر و نسبی یافت می‌شوند. دیگر نمی‌توان برای تفاوت پایگاه زن و مرد به بنیادی طبیعی در تقسیم جنس‌ها متوسل شد. گونه‌های عمده نظریه فمینیستی که بر نابرابری اجتماعی و انکار وجود تفاوت طبیعی تأکید می‌ورزند، عبارت‌اند از: فمینیسم لیبرالیستی، فمینیسم مارکسیستی، فمینیسم پست‌مدرن و پس‌اساختار گرا. (ریتزر، ۱۳۸۹، ص ۴۷۴)

آنان معتقدند تعریف کلی‌ای که برای انسان، مطرح می‌شود، فصل‌الختم تعاریف است و هیچ قیدی را به خاطر جنسیت در تعریف افراد نباید مورد توجه قرار داد؛ زیرا که آن امری کاملاً عارضی و متغیر است. حال اگر در تعریفشان از انسان، قائل به وجود ماهیتی کلی باشند،^۱ زنان نیز دارای همان ماهیت هستند، بدون چیز اضافه‌تری به خاطر زن بودنشان و اگر به‌طور کلی قائل به وجود ماهیتی ذاتی برای انسان نباشند، زن نیز ظرفی است تو خالی که جامعه و فرهنگ باید آن را پر کند.

دیدگاه غالب فمینیست‌ها، وجود تفاوت طبیعی و ذاتی میان زنان و مردان را انکار کرده و آن را نتیجه اجتماعی شدن و شرطی‌سازی نقش‌های جنسی می‌دانند؛ یعنی همان چیزی که تحت عنوان فرهنگ و تأثیرات آن در مباحث انسان‌شناسی امروز غرب بر آن تأکید می‌شود.

تأثیرات انسان‌شناسی غرب بر سبک زندگی زنان

با توجه به تعریف انسان‌شناسانه نوینی که از وجود و چیستی زن در تمدن غرب ارائه و برای افراد درونی شده است، دو جنس، در همه جهات اعم از ویژگی‌های ذهنی، خصیصه‌های روانی و یا تعریفشان از موفقیت، شبیه یکدیگرند و تفاوت‌های ذاتی میان آنان انکار می‌شود. در نتیجه زنان باید تلاش کنند تفاوت‌های موجود را که به اعتقاد خودشان کاملاً حاصل جبر تاریخ و ظلم ساختاری علیه زنان، «و نه تفاوت‌های طبیعی»، جبران کنند.

این موجب می‌شود که زنان به دنبال فرصت‌ها و کارکردهایی مشابه مردان باشند و در نظام‌های آموزشی، شغلی و حتی حوزه تفریحات و پوشش و دیگر وجوه زندگی روزمره‌شان به دنبال الگوهای یکسان و موقعیت‌های متشابه جنسیتی باشند. در نتیجه زنان و حتی بعضاً مردان مدرن، سبک متفاوتی از زندگی را نسبت به انسان‌های پیش از خودش تجربه می‌کنند؛ لذا ما هرچه بیشتر شاهد مردان زن‌نما و زنانی مردگونه می‌شویم.

تربیت جنسی، آرمانی را تربیتی می‌داند که هر فردی هر نوع سبک زندگی را که می‌پسندد برگزیند. خواه این نوع زندگی در خانه شوهر تعریف شود و خواه در زندگی مجردی با روابط جنسی منعطف‌تر. آنان این

نوع آرمان را در تحقق آرمان‌های فرهنگی اساسی آمریکایی مؤثر می‌دانند. در این رویکرد زنان اخلاق مسلط آمریکایی را؛ یعنی جهت‌گیری اصلاح‌طلبانه و توسل به ارزش‌های فردگرایی، قدرت انتخاب، آزادی و برابری در فرصت‌ها را می‌پذیرند. (ریتزر، ۱۳۸۹، ص ۴۷۷)

بنابراین زن مدرن، زنی است که با داشتن این پیش‌فرض تلاش کند در عرصه رقابت‌های اجتماعی تا آنجا که ممکن است، تفاوت‌های خود را که حاصل ظلم تاریخی و جبر اجتماعی است به او، از بین ببرد و آگاهانه یا ناآگاهانه تلاش کند تا تقسیم کار جنسی و وجود دو عرصه عمومی و خصوصی و تعلق دادن زنان به عرصه خصوصی را از بین ببرد و مانع جامعه‌پذیر کردن کودکان به نحوی که در بزرگسالی نقش متناسب با جنسیتشان را ایفا کنند، شود و ارزشی برای عرصه خصوصی قائل نشده و از جامعه نیز انتظار دارد که با ایجاد تساوی اجتماعی و حقوقی، او را در از بین بردن این تفاوت‌ها کمک کند. (همان، ص ۴۷۵)

دیدگاه‌های متأخرتر نیز که زن را دارای ماهیتی خاص می‌دانند، این ماهیت را امری ذاتی و غیرقابل تغییر نمی‌دانند، بلکه آن را حاصل شرایط خاص زنان دانسته که آن نیز با گذشت زمان و شرایط، متغیر است. (باقری، ۱۳۸۲، ص ۹۰)

تاکنون شرحی از انسان‌شناسی مدرن و تأثیر آن بر زندگی زنان بیان شد؛ اما در انسان‌شناسی دینی، توجه به بعد معنوی در کنار بعد مادی انسان و اعتقاد به وجود ذات و فطرت انسانی نتایج متفاوتی پدید می‌آورد که در ادامه به شرح آن خواهیم پرداخت:

انسان‌شناسی دینی

به اعتقاد متفکرین دینی، بالاخره در مرحله‌ای از مراحل آفرینش، نفخه روح الهی در انسان دمیده شده «ثم انشأناه خلقاً آخر». یعنی ولو که آدم به لحاظ مادی، سابقه تا خاک را دارد و لذا عناصر مادی در هویت او مهم هستند، اما در آفرینشش، امری غیرمادی نیز لحاظ شد که او را با تمام موجودات مادی قبلی خود متمایز کرده است و لذا افق وجودی انسان را باید در دو بعد مادی و معنوی دید. در حالی که با تکیه بر نظریات غرب، سیر تدریجی مادی را تا حیوان و از حیوان تا حیوانی ابزارساز و حداکثر تا حیوان فرهنگی یا نمادساز مطرح می‌نمایند؛ به نحوی که انسان کنونی هم دقیقاً ادامه همان حیوان قبلی است منتها اندکی پیشرفته‌تر، بدون داشتن ذات اولیه‌ای متفاوت.

همچنین در نگاه دینی، خداوند در سرشت انسان‌ها سه امر تکوینی و غیر اکتسابی قرار داده است، غریزه، طبیعت و فطرت. غرایز بیشتر در محدوده امور مادی است؛ اما فطریات به مسائل ماوراء حیوانی مربوط می‌شود و اصول ارزشی ثابتی را برای بشر شکل می‌دهد. انسان گاه به دنبال سود و منافع می‌رود و این امری منطقی به نظر می‌رسد چون انسان به حسب غریزه حیاتش را و ادامه بقایش را دوست دارد؛ ولی یک سری مسائل است نظیر ایثار کردن که با سود مادی منطبق نیست و اموری است فطری که ارزش‌های ثابت انسانی را ساخته و اصالت انسان به این امور است. (مطهری، ۱۳۶۲، ص ۱۸)

ارزش‌های انسانی با فطرت انسانی ارتباط مستقیم دارند و فطرت با این مسأله قابل توجیه است که در نهاد بشر به یک مایه‌ی انسانی قائل باشیم؛

یعنی در سرشت انسان یک حقیقت مقدسی است که میل به تعالی در ذات او است. (همان، ص ۵۱)

انسان باید نیازهای غریزی‌اش را متناسب و تحت نظارت نیازهای فطری‌اش اجابت کند و نه آن‌ها را انکار کرده و نه حاکم بر زندگی خود کند و با توجه به این نکته سبک زندگی خود را بسازد. این نکته با توجه به نظام فکری و ارزشی غرب بی‌معنا و پوچ است؛ زیرا چنانچه که توضیح داده شد، بر اساس اصول نظری آن‌ها، خوشامد نفس؛ یعنی همان نیازهای غریزی حرف اول و آخر را خواهد زد.

انسانی که منکر ذات و فطرتی ثابت برای خود شود، دیگر نمی‌تواند هیچ امری را به‌عنوان حقیقتی واحد ارج بنهد و بر اساس آن انتخاب کرده و زندگی کند و حاصل گسترش این دیدگاه در جامعه آن می‌شود که زن مدرن نیز هرگز مقید به اصول ارزشی ثابت، حال چه مذهبی و... در الگوی زندگی خود نخواهد ماند.

به‌طور کلی انسان‌شناسی در اسلام بر دو پایگاه استوار است: نخست آنکه انسان مخلوق است و خلقت وی دارای هدفمندی است و دوم آنکه، ساحت وجودی انسان تک‌بعدی نیست و علاوه بر ساحت مادی دارای روح و فطرت نیز هست. این دو پایگاه اصلی‌ترین تفاوت میان انسان‌شناسی در اسلام و غرب است که باعث شده تعریف هر کدام از تکامل و سعادت و شقاوت نیز متفاوت شود.

انسان‌شناسی زن از دیدگاه اسلام

- اشتراک زن و مرد در سرشت انسانی

مسئله بعدی که باید مورد دقت قرار بگیرد؛ این است که آیا زن و مرد از یک حقیقت و سرشت واحد برخوردارند یا اینکه هر یک از گوهری متفاوت شکل گرفتند؟

با استناد به قرآن کریم، به‌خوبی می‌توان دریافت که تفاوتی در ماهیت زن و مرد وجود ندارد بلکه هر دو از یک ریشه و جنس آفریده شدند و در سرشت و سیرت انسانی مشترک‌اند. این‌گونه نیست که یکی به علت مرد بودن برتر و دیگری به علت زن بودن پست‌تر باشد بلکه وجه اشتراک این دو انسانیت است.

زن و مرد از دیدگاه قرآن از یک نوع هستند (نساء: ۱) و هر دو انسان‌اند (قیامت: ۳۶-۳۹)^۲ و از روح الهی برخوردارند (سجده: ۷-۹)^۳ و در کسب کمالات انسانی هم مشترک هستند. (نحل: ۹۷)^۴

۱. «يَا أَيُّهَا النَّاسُ اتَّقُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ مِنْ نَفْسٍ وَاحِدَةٍ وَخَلَقَ مِنْهَا زَوْجَهُمَا وَرَجُلًا كَثِيرًا وَنِسَاءً...»؛ «ای مردم بترسید از پروردگارتان؛ آنکه شما را از یک تن بیافرید و از آن تن همسر او را و از آن دو، مردان و زنان بسیار پدید آورد.»

۲. «أَيُّحْسَبُ الْإِنْسَانُ أَنْ يُتْرَكَ سُدًى * أَلَمْ يَكُنْ نُطْفَةً مِنْ مَنِيٍّ يُمْنَى * ثُمَّ كَانَ عَلَقَةً فَخَلَقَ فَسَوَّى * فَجَعَلَ مِنْهُ الزَّوْجَيْنِ الذَّكَرَ وَالْأُنثَى»؛ «آیا انسان گمان می‌کند بی‌هدف رها می‌شود آیا او نطفه‌ای از منی که در رحم ریخته می‌شود نبود؟ سپس به‌صورت خون بسته درآمد و خداوند او را آفرید و موزون ساخت و از او دو زوج مرد و زن آفرید.»

۳. «الَّذِي أَحْسَنَ كُلَّ شَيْءٍ خَلَقَهُ وَبَدَأَ خَلْقَ الْإِنْسَانِ مِنْ طِينٍ * ثُمَّ جَعَلَ نَسْلَهُ مِنْ سُلَالَةٍ مِنْ مَاءٍ مَهِينٍ * ثُمَّ سَوَّاهُ وَنَفَخَ فِيهِ مِنْ رُوحِهِ وَجَعَلَ لَكُمُ السَّمْعَ وَالْأَبْصَارَ وَالْأَفْئِدَةَ قَلِيلًا مَّا تَشْكُرُونَ»؛ «همان کسی که هر چیزی را که آفریده است نیکو آفریده و آفرینش انسان را از گل آغاز کرد؛ سپس [نداوم] نسل او را از چکیده آبی پست مقرر فرمود؛ آنگاه او را درست اندام کرد و از روح خویش در او دمید و برای شما گوش و دیدگان و دل‌ها قرار داد؛ چه اندک سپاس می‌گزارید.»

۴. «مَنْ عَمِلْ صَالِحًا مِنْ ذَكَرٍ أَوْ أُنْثَى وَهُوَ مُؤْمِنٌ فَلَنُحْيِيَنَّهٗ حَيَاةً طَيِّبَةً وَلَنَجْزِيَنَّهُمْ أَجْرَهُمْ بِأَحْسَنِ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ»؛ «هر کس از مرد و زن عمل شایسته کند و مؤمن باشد او را زندگی نیکو دهیم و پاداششان را بهتر از آنچه عمل می‌کرده‌اند می‌دهیم.»

تفاوت‌های تکوینی زن و مرد

از نظر اسلام اگرچه زن و مرد از یک جنس و دارای سرشت و فطرت انسانی مشترکی هستند و از لحاظ انسان بودن دارای حقوق و وظایف مساوی‌اند؛ اما هر کدام از آنان دارای ذات جنسی مختلفی نیز هستند و به همین خاطر دارای حقوق و وظایف متشابهی نیستند؛ بدین معنا که هر چند باید مساوات و عدالت بین این دو برقرار باشد، اما این تساوی به معنای شبیه به هم بودن نیست و حتی لازمه اجرای عدالت برای زن و مرد، عدم وجود تشابه نقشی است. (مطهری، ۱۳۷۵، صص ۱۱۵-۱۲۳)

گران‌بها بودن زن، به این است که میان او و مرد در حدودی که اسلام مشخص کرده، حریم باشد؛ یعنی اسلام اجازه نمی‌دهد جز کانون خانوادگی، یعنی صحنه اجتماع، صحنه بهره‌برداری و التذاذ جنسی مرد از زن باشد. (همو، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۲۲-۳۲۳)

شناخت تفاوت‌های زن و مرد که بیان‌گر تمایز آن‌ها از یکدیگر است، نباید به برتری اخلاقی و ارزشی یک جنس بر جنس دیگر تعبیر گردد؛ بلکه باید با کنار هم قرار دادن آن‌ها و بهره‌وری هر یک از دیگری، امکان رشد و تعالی آن‌ها فراهم آید. حکمت الهی در آفرینش هر جنس به گونه‌ای است که هر یک را موافق دیگری و پاسخگوی نیازهای جسمی و روحی طرف مقابل قرار داده است؛ لذا تکمیل‌کننده‌ی دیگری و برطرف‌کننده‌ی کمبودهای طرف مقابل هست. کمبودها و نیازهای هر جنس و وجود مکمل آن‌ها در جنس مخالف، واقعیتی را بیان می‌دارد که با کشش بین دو جنس آغاز شده و با پیوند آن‌ها موجب رسیدن هر یک به کمال مطلوب در سایه‌ی رفع نیاز با دیگری است. (هاشمی و هاشمی زاده، ۱۳۸۹) و به بیان دیگر راز آفرینش زن و

مرد و انگیزه‌ی تأسیس خانواده و تربیت انسان کامل از طریق گرایش عقلی و مهر قلبی می‌باشد. (جوادی آملی، بی‌تا، ص ۳۷)

البته وجود تفاوت‌های تکوینی میان دو جنس، به معنای انکار تفاوت‌هایی که صرفاً حاصل شرایط اجتماعی و تاریخی است، نمی‌شود.

تفاوت‌های تکوینی را می‌توان در دو قسم کلی طبقه‌بندی کرد:

نخستین تفاوت، مربوط به تسلط عواطف و احساسات بر وجود زن است که علامه مصباح در این زمینه می‌فرماید که تسلط عاطفه بر وجود زن باعث می‌شود که قدرت تعقل در وی ضعیف‌تر از مردی باشد که عواطف ضعیف‌تری دارد. (جمعی از نویسندگان، ۱۳۸۸، ص ۱۳۵)

در واقع، می‌توان گفت: قدرت تعقل در هر دو جنس وجود دارد، ولی در مرد به لحاظ اینکه مانع کمتر می‌باشد، اقتضای تعقل بیشتر است. مطالب به دست آمده در علوم جدید نیز این توجیه را تأیید می‌کنند. این علوم عوامل متعددی را در تفاوت ادراک مؤثر می‌دانند. از جمله این عوامل، علاقه و رغبت‌های شخص ادراک کننده است. (رایبیز، بی‌تا، ج ۱، صص ۲۰۳-۲۰۴)

تفاوت دوم بین زن و مرد، به هویت جنسی آن‌ها برمی‌گردد.

درباره منشأ خودآگاهی (خود پنداره) از زن بودن یا مرد بودن، اختلاف نظرهایی وجود دارد. مراد از هویت جنسی برداشت و آگاهی شخص از خود به منزله‌ی یک مرد یا زن است؛ این آگاهی به‌طور ناقص از ۱۸ ماهگی تا سه سالگی شکل می‌گیرد و ناخودآگاه فرد خود را مرد یا زن می‌داند. (اسکویی، انصاری، بی‌تا، ص ۱۲۱)

اندام جنسی اگرچه تعیین‌کننده‌اند، اما نمی‌توان برداشت فرد از هویت جنسی اش را به شناخت او از اندام‌های جنسی اش منحصر کرد؛ بلکه باید

دانست وجود اندام‌های مربوط، خود موجب پیدایش دسته چشمگیری از تفاوت‌های ذهنی و رفتاری، مربوط به دو جنس می‌شوند که همه در تعریف فرد و جامعه از هویت جنسی‌اش مؤثرند. (علاسوند، ۱۳۹۱، ص ۸۴)

در منابع دینی، بحث مستقل و روشن درباره هویت مردانه و زنانه وجود ندارد. با این حال از دسته‌ای از آیات و روایات می‌توان استنباط کرد که دین، دسته‌ای از عناصر طبیعی، زیستی و روانی و انتظاراتها و کارکردهای متفاوتی را که از زن و مرد انتظار می‌رود در شکل‌گیری هویت جنسی مؤثر می‌داند، در این باره می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

ترجیح تربیت عاطفی دختران و توجه به روحیه حساس‌تر آنها، (مجلسی، بی‌تا، ج ۱۰۴، ص ۶۹) ترجیح برخی ورزش‌های رقابتی سالم برای پسران (نوری، بی‌تا، ج ۱۱، ص ۱۱۵) و پرهیز زنان و مردان از تشبه به یکدیگر در لباس و رفتارهای جنسی و ارائه الگوهای متفاوت درباره همسر برای مردان و زنان مانند تمکین برای زنان و حمایت برای مردان. (علاسوند، بی‌تا، ج ۱، صص ۸۵-۸۶) بلوغ شرعی زودتر در دختران هم، نشانه دیگری از همین دسته است در فقه شیعه مشهور قائل به این هستند که اگر بلوغ شرعی به سن واقع شود در دختران بعد از کامل شدن نه سال قمری است ولی در پسران بعد از پانزده سال. (سبحانی، بی‌تا، ش ۲۴، صص ۸-۵۷)

موارد ذکر شده، نشان دهنده تأیید دین اسلام درباره نظام جنسیتی است که برای کارآمدی خانواده و توانایی‌ها و ویژگی‌های هر کدام از زن و مرد، تفاوت قائل است.

با توجه به آنچه گفته شد؛ می‌توان گفت نگاه انسان‌شناسانه غربی، نتایجی را به‌خصوص در سبک زندگی زنان به بار خواهد آورد که در ادامه به سه مورد از آن‌ها اشاره خواهیم کرد:

پیامدهای انسان‌شناسی غربی بر سبک زندگی زنان

- توجه به نقش‌های جنسیتی در سبک زندگی

با در نظر گرفتن این ایده که مردان و زنان با یکدیگر تفاوتی ندارند و هر آنچه که هست محصول فرهنگ و جامعه‌پذیری آنان است؛ مقالاتی برای زنان نوشته می‌شود تا به آنان توصیه شود برای موفقیت چگونه لباس بپوشند، در دنیای مردان چگونه کار خویش را جلو ببرند، مراقب باشند در ملأ عام گریه نکنند، به ورزش‌های سنگین و رزمی علاقه نشان دهند و مستقل و خودکفا باشند و... شاید در نهایت آنچه بهترین خصوصیت زنان باشد یعنی عظوفت و ارتباط خانوادگی - و نه حرفه‌ای و با توجه به منفعت - را از خاطر آنان و جامعه بزداید. (رزمری، ۱۳۹۱، ص ۶۴)

در نتیجه زنان باید برای اثبات وجود خود در این عرصه رقابت، هرچه بیشتر خود را از شر تفاوت‌های زنانه و ذاتی که تبدیل به مانع‌هایی بر سر پیشرفت اصطلاحی آنان شده است برهانند و یا آنکه آن‌ها را دور بزنند. در حقیقت آنچه که تفکر غرب از زنان می‌خواهد که باشند، شبیه به مرد شدن است و نه خود حقیقی بودن است.

به‌عنوان مثال، عموم زنان برخلاف بسیاری از مردان، بیش از قدرتمند بودن به صمیمیت و مورد پذیرش واقع شدن، نیاز دارند. فرایندی که در رقابت‌های شغلی امروزی عکس آن رخ می‌دهد؛ و این فشار روحی مضاعفی را بر زنان تحمیل می‌کند.

چنانچه که اشاره شد، بر اساس آموزه‌های اسلامی نیز مردان و زنان به خاطر ذات جنسی مختلفی که دارند دارای حقوق و وظایف متشابهی نیستند، لذا از نظر اسلام باید متناسب با این حقوق و وظایف که بر اساس توانایی‌های ذاتی هر جنس تدوین یافته است، به ایفای نقش پردازند.

- تفاوت اهداف و غایات در سبک زندگی دینی و مدرن

همان‌طور که گفته شد، تفاوت انسان‌شناسی اسلامی و غربی باعث شده است که تعریف آن‌ها از کمال، هم متفاوت باشد که تأثیر عمیقی در سبک زندگی هر یک گذاشته است؛ در اسلام کمال انسان و مقصد عالی حیات، قرب به خدا است که این هدف عالی، انضباط رفتاری خاصی را برای انسان مؤمن پدید آورده است و باعث پیدایش سبک زندگی‌ای می‌شود که در آن گرایش به معنویات، مهار کردن غریزه جنسی، ارزش پیدا کردن زندگی و پوچ و بی‌هدف نبودن آن، نگرش مثبت به بلایای زندگی و احساس مسئولیت نسبت به خداوند متعال و خانواده و جامعه نمود دارد. در مقابل، انسان‌شناسی غربی با اصل قرار دادن بعد مادی انسان، کمال او را در کام‌جویی بیشتر از دنیا منحصر می‌داند.

زمانی که انسان خود را فارغ از خدایی متعال دید و منکر وجود بعد معنوی در انسان و جهان شد و در ادامه وجود خصیصه‌های فطری و ارزشی ثابت را برای خود انکار کرد، اهداف و غایات متفاوتی نیز برای خود قائل می‌شود و دیگر نه تعالی و قرب و زندگی با توجه به این هدف؛ بلکه کسب بیشترین خیر در دنیا، بالاترین هدفی می‌گردد که یک انسان باید به دنبال آن باشد. در نتیجه در تمدن غرب سه امر رفاه، امنیت و آزادی به‌عنوان اصولی اساسی مطرح می‌شوند؛ اصولی که منشور حقوق سازمان ملل نیز بر اساس آن تدوین یافته است.

از جهت دیگر، زمانی که ما انسان را بدون در نظر گرفتن بعد معنوی و ذاتی‌اش و هدفی فراتر از این دنیا در نظر بگیریم و به غیر از ذهنیت انسان، حقیقت و امر واقع ثابت دیگری را نپذیریم، آنگاه هر کس بتواند قدرت بیشتری به دست بیاورد - مردانگی، سفیدپوستی، ثروتمندی و... - موقعیتش، اهدافش و ارزش‌هایش به‌عنوان کانون مرکزی معنا و اصل پذیرفته می‌شود و دیگران با چشم‌پوشی از ارزش‌ها و وجود خاص خود، خواهان اثبات شباهت با آن‌ها و به دست آوردن ارزش‌های آنان می‌شود. (پارسانیا، ۱۳۹۲)

و در این میان گروهی با منابع قدرتی که در اختیار دارند، نظیر رسانه‌ها، سیستم آموزش و پرورش و... ذائقه و سلیقه خود را به‌عنوان امری زیباشناختی و برتر مطرح کرده و برای خود حس تمایز و شخصیت انسانی ایجاد می‌کنند. (بورديو، ۱۳۹۰، ص ۹۴)

به عبارتی دیگر زمانی که چستی انسان در فرهنگی که در آن رشد و نمو کرده است خلاصه شود و او دیگر تعریفی اصیل از جوهره خود نداشته باشد، برای ایجاد شخصیت و حس چه کسی بودن به هر چیز گذرایی که خلأ چه کسی بودن را برای او پر کند، متمسک می‌شود و این موجب سرگردانی انسان مدرن می‌شود.

تمایزات اجتماعی و ساختاری و به عبارتی حس شخصیت و چه کسی بودن یک انسان در عصر مدرن به‌طور روزافزونی از طریق صور ظاهری فرهنگی بیان می‌شوند، زمانی که بتوانی در اطلاعات دست‌کاری کنی، می‌توانی ذوق و سلیقه خود را - که همان ارزش‌های نمادین خود باشد - ممتاز جلوه دهی.

در حقیقت انسان‌ها با از دست دادن مبانی و معارف متقن و قابل‌اطمینان نسبت به چیستی و سرشت خود، با تکیه بر مصرف و مدخواهان ایجاد التیام و منزلت در زمینه‌های اجتماعی بی‌نام و نشان هستند. زن در طول تاریخ سه گونه نقش را ایفا کرده است که می‌توان آن سه را با اندکی تسامح این‌گونه معرفی کرد: گاه فقط زن بودنش مورد توجه بوده، گاه فقط بروز و حضور اجتماعی‌اش (به بهانه انسان بودنش) و گاه هم انسان بودن و هم زن بودنش. مشکل غرب در این است که به بهانه «بروز اجتماعی شخصیت زن» -یعنی ویژگی مشترک انسانی وی با مرد، عملاً درصدد انکار زن بودن وی و مزایایی که این امر برای زنان دارد، برآمده است. (مطهری، بی‌تا، ج ۱، صص ۳۱۹-۳۲۱)

فردگرایی

فردگرایی و اصالت فرد نیز برآیند و نتیجه اومانیزم است. همان‌گونه که تفکر اومانیزستی، اصالت را به انسان می‌دهد، در تفکر فردگرایی نیز اصالت از آن فرد انسانی است، نه جامعه و یا دین و یا هر امر فرا انسانی دیگر. (تبار فیروزجایی، ۱۳۹۲، ص ۵۹)

منظور از اصالت فرد، رویکردی است که برای فرد در مقابل اجتماع، اولویت و اصالت خاصی قائل است و اعتقاد دارد: اولاً فرد به لحاظ تأمین نیازهایش و نیز بهره‌گیری از حقوق خود در برابر جمع، از اولویت برخوردار است و اگر حقوقی به جمع مانند خانواده یا قبیله اعطا می‌شود، بدین جهت است که جمع مشتمل بر افرادی است که آن جمع را تشکیل می‌دهند؛ ثانیاً هر فردی باید مستقل از هر گونه قیدوبند دینی و اجتماعی

زندگی کند و در نتیجه تقیدات دولت و سازمان‌های اجتماعی تا زمانی مقبول و محترم است که آزادی‌های فرد را سلب نکند. (گروه نویسندگان، ۱۳۸۱)

بنابراین اخلاق و ارزش از دیدگاه فردگرایی، بر واقعیت خارجی مبتنی نیست؛ بلکه از اراده و خواسته فرد ناشی می‌شود. اینجاست که سودجویی شخصی و منافع فردی جایگزین ارزش‌های اخلاقی می‌شود و یکی از وجوه تقابل غرب با مذهب، از همین نگاه ناشی می‌شود. و همان‌طور که پیش از این توضیح داده شد فردگرایی نیز یکی از اسباب شکل‌گیری سبک زندگی مدرن می‌باشد.

تأثیر فردگرایی و آزادی بی‌قید و شرط در پوشش زنان و پیامدهای آن

اسلام می‌خواهد تا در بُعد پوشش هم مانند دیگر ابعاد سبک زندگی، کرامت انسانی حفظ شود. هم آراستگی داشته باشد و هم زیبایی. حد و حدود حجاب در اسلام، چه برای زنان و چه مردان، یک بحث اخلاقی و البته شرعی است.

اما انسان غربی، حجاب را مانعی برای حضور زن در اجتماع می‌داند. در نظر آنان حجاب نوعی پرده‌نشینی زنان و کنار نهادن زنان از اجتماع و فعالیت‌های اجتماعی است و مانعی برای آزادی زن محسوب می‌شود.

نتیجه این آزادی و فرهنگ برهنگی و اختلاط زن و مرد فروپاشی خانواده است. فرهنگ غرب با این بی‌بندوباری‌ها و آزادی شدید جنسی در برقراری روابط زن و مرد، کانون خانواده را که محل آسایش و سکنی‌گزیدن انسان است، هدف قرار داده است.

مکتب فمینیسم، اصل بنیان خانواده را با این تفکر که نقش‌هایی چون مادری و همسری که اساس خانواده را تشکیل می‌دهد برای زن

محدودکننده است، هدف قرار داده و معتقد است زن باید طبق تفکرات اومانیستی آزاد، رها و در پی لذت‌جویی‌های خود باشد.

نتیجه دیگر این آزادی جنسی، استفاده ابزاری از زن و جذابیت‌های جنسی زنان است که در تبلیغات کالاها و اجناس شوها و فیلم‌ها و حتی در صنعت توریسم از آن استفاده می‌کنند و گاهی از این جاذبه‌ها به‌عنوان کالا و منبع درآمد استفاده می‌کنند.

پیامد دیگر این آزادی بی‌قید و شرط، سرباززدن زن غربی از نقش مادری است و همین‌طور باعث شده که نقش همسر را هم به‌خوبی ایفا نکنند چرا که با این انسان‌شناسی، این نقش‌ها دست و پا گیرند و مانعی برای رشد و آزادی محسوب می‌شوند و این سبب دیگری است که بنیان خانواده در غرب بسیار متزلزل شده و در حال فروپاشی باشد.

بحران هویت زن غربی

به دلیل اینکه انسان‌شناسی غرب، گوهره اصلی و به عبارتی ذات برای انسان قائل نیست، قائلین به آن‌ها خود را دارای هویت ذاتی نمی‌دانند و هویت خود را در انتخاب انواع سبک زندگی خود جستجو می‌کنند، یعنی سبک زندگی آن‌ها و مصرف ایشان نه فقط برای آن است که نیازشان برطرف شود بلکه می‌خواهند به‌واسطه آن برای خودشان هویت ایجاد کنند و همان‌طور که انتخاب‌های افراد در خوردن پوشیدن فراغت و... باز و متحرک هست، هویت حاصله از آن نیز برای این افراد متحرک و سیال است. (گیدنز، ۱۳۹۲، صص ۱۰۵-۱۲۰)

پس خطر کردن‌های سلیقه‌ای، امری اجتناب‌ناپذیر می‌شود. یعنی زیستنی حسابگرانه در برابر امکاناتی وسیع. در چنین شرایطی انسان‌ها انتخاب

دیگری جز گزینش ندارند و سبک زندگی به صورت انتخاب‌ها و عملکردهای روزمره درمی‌آید. امور روزمره‌ای که در پرتو ماهیت متحرک هویت شخصی، به طرزی بازتابی در برابر تغییرات احتمالی، باز و پذیرا هست. انتخاب میان این امکانات رنگارنگ همواره به صورت گزینشی بین دنیاها، ممکن به نظر می‌رسد. اینجاست که سبک زندگی مدرن و اجتناب‌ناپذیر بودن آن به طور ملموس‌تر قابل فهم می‌شود. (همان، ص ۵۱)

در نتیجه به دلیل باز بودن زندگی اجتماعی مدرن و کثرت یافتن زمینه‌های کنش و تعدد مراجع اقتدار پذیرفته شده، انتخاب سبک زندگی برای ساختن هویت خویشتن و در پیش گرفتن فعالیت روزانه، خیلی اهمیت می‌یابد. (چنی، ۱۳۸۲، ص ۱۴۷)

از طرفی ارزش‌های مردانه، در جامعه اصل قرار گرفته و ارزش‌های زنانه در درجه دوم و فرعی قرار گرفتند (دوبوار، بی‌تا، ص ۱۷۲) که باعث شد که هویت مردانه، هویتی مطلوب و اصلی باشد و هویت زنانه درجه دوم و فرعی باشد.

این امر در عمق سبک زندگی زن غربی پا گذاشته و سبک زندگی آن‌ها را به شدت تحت تأثیر قرار داده است چرا که از طرفی زن هستند و از طرف دیگر باید سبک زندگی خود را طوری قرار دهند که دارای هویت والایی در جامعه خود باشند که این امر باعث بحران هویت در زنان می‌شود.

بحران هویت، به معنای گسستن و بیگانه شدن انسان از اصل و جوهر خویش و پیوستن به اصل و جوهری دیگر است (عبداللهی، بی‌تا، ص ۵۰، ص ۲۵)

که انسان‌شناسی غربی به اضافه نظام ارزش‌گذاری جامعه که ارزش‌های مردانه را حاکم کرده است این بحران هویت را در زن به ارمغان می‌آورد. باور به نقش‌های جنسیتی، بر باور هویت‌های جنسی متفاوت مردانه و زنانه مبتنی است؛ به عبارت دیگر، نقش‌های جنسیتی جنبه‌های رفتاری هویت جنسی‌اند؛ بنابراین هویت فرد با بن‌مایه‌های طبیعی و روانی و کارکردهای متفاوت دو جنس منشأ تفاوت در نقش‌هاست. (علاسوند، بی‌تا، ج ۱، ص ۸۹-۹۰) و همین امر می‌تواند نقطه‌ی شروعی برای نقد گفتمان فمینیسم باشد.

فمینیست در خلال دهه ۶۰-۷۰ کوشید که با تأکید بر مفهوم جنس و جنسیت در بحث‌های مربوط به هویت جنسی تغییر ایجاد کند (هام و گمبل، بی‌تا، صص ۱۸۱، ۳۹۸؛ سیدمن، بی‌تا، صص ۲۷۰-۲۷۱؛ مشیرزاده، بی‌تا، صص ۲۵۲) ولی نفی ارتباط میان تفاوت‌های جنسیتی و ویژگی‌های طبیعی مربوط به جنس به دلایلی محکم و علمی نیازمند است که فمینیست‌ها هنوز از ارائه آن‌ها عاجزند. (مدو لنگر من، بی‌تا، صص ۴۷۱؛ بار، بی‌تا، صص ۵۰؛ گاردنر، بی‌تا، صص ۱۹۲-۱۹۸)

شیوه و روش عادلانه در تقسیم حقوق و وظایف، تقسیمی عادلانه و مساوی براساس ویژگی‌های هر یک از زن و مرد است. برای روشن‌تر شدن بیش‌تر موضوع، ذکر این امر ضروری است که بایستی تفاوت میان تساوی^۱ و تشابه^۲ را به‌خوبی دریافت. تشابه به معنای همانندی و هم‌شکلی است؛ یعنی وضع حقوق و تکالیفی کاملاً مشابه، بدون توجه به شرایط طبیعی و ویژگی‌ها که این امر در غرب سبب تضعیف شدید بنیان خانواده گردیده

1. Equality

2. Similarity

است؛ زیرا زن‌ها بایستی با پذیرش مسئولیتی مضاعف، کار بیرون خانه را بر عهده گیرند و باید در تمامی مخارج و هزینه‌های زندگی سهم‌گیرند. تساوی به معنای برابری است، نه یکنواختی. در تساوی شرایط گوناگون، تفاوت‌های طبیعی، وظایف و جوانب مختلف ملاحظه می‌شود و چه بسا احکام نامشابهی وضع می‌گردد، بدون آن‌که بر کسی ستمی روا شود.

جمع بندی

مبانی انسان‌شناسانه غرب از رنسانس به بعد، تعاریفی را که از دین و سنت از جایگاه و کیستی انسان در هستی بیان می‌کرد مردود دانست. در نتیجه گزاره‌هایی مانند آن که خداوند انسان را بر اساس فطرتی خاص آفریده و جهت مشخصی از پیشرفت را برای او تعیین کرده است را انکار کرده و انسان را به عنوان مرکز عالم و تعیین کننده مسیر پیشرفت خود قرار داد. (اومانیسیم)

امتداد اومانیسیم و انسان‌محوری موجب شد که وجود معیاری خارجی و مرجعی ماورائی برای ارزش‌گذاری انکار شده و معیار درست و نادرست و خوبی و بدی انسان و تصورات او باشد، قضاوت باقی انسان‌ها و خوش آمد نفس هر شخص مبنای پاسخگویی به سؤال من کیستم قرار می‌گیرد؛ بنابراین فرد به واسطه ویژگی‌های ظاهری و مصرف‌نمایشی مبتنی بر سلیقه شخصی، سعی در متمایز کردن خود و هویت‌یابی دارد. مجموع این انتخاب‌های مصرفی سبک زندگی انسان مدرن را می‌سازد. در این میان زنان به واسطه مخدوش شدن هویت جنسی و نیافتن جایگزین مناسب دیگری به منظور ایجاد منزلت و تمایز، به صورت افراطی‌تری به نمایش ویژگی‌های ظاهری و مصرف‌نمایشی روی آوردند.

امتداد بحث اومانیسیم مبنای انسان‌شناسی دیگری را در غرب پدید آورد که انسان‌شناسی فرهنگی است که بر اساس آن بالاتر از ذهنیت و فرهنگ انسانی، نظام ارزشی و خیر و شری نیست؛ بنابراین انتخاب‌های مصرفی و نمایشی‌ای که مبنای هویت‌یابی انسان مدرن است از هیچ‌گونه الگوی از پیش تعیین شده‌ای پیروی نکرده و بر محور سلیقه شخصی هدایت می‌شود.

این فرایند در تمامی صحنه‌های زندگی زنان مدرن نیز قابل تصور است. الگوی اشتغال یک بانو، گذران اوقات فراغت وی، الگوی پوشاک و تغذیه و تحصیل و... دیگر از هیچ اصول ثابت و محدوده خاصی پیروی نمی‌کند. اما از آنجا که سلیقه افراد مبتنی بر چارچوب و نظام ارزشی‌ای خاص نیست به راحتی تحت تأثیر شرایط روز و جریان‌های غالب مد و... تغییر می‌کند در واقع سبک زندگی انسان مدرن بازتابی از شرایط و ارزش‌های روز جامعه است که به شدت متغیر است.

اما مبنای سوم انسان‌شناسی غرب، تطورگرایی است که هر چند دیگر به شکل خام و اولیه آن نیست، اما زمانی که ما انسان را بدون در نظر گرفتن بعد معنوی و ذاتی و بدون هدفی فراتر از این دنیا در نظر بگیریم و به غیر از ذهنیت انسان حقیقت و امر واقع ثابت دیگری را نپذیریم، آنگاه هر کس بتواند قدرت بیشتری به دست بیاورد - مردانگی، سفید پوستی، ثروتمندی و... - موقعیتش، اهدافش و ارزش‌هایش به‌عنوان کانون مرکزی معنا و اصل پذیرفته می‌شود و دیگران با چشم پوشی از ارزش‌ها و وجود خاص خود، خواهان اثبات شباهت با آنها و به‌دست آوردن ارزش‌های آنان شوند. (پارسانیا، ۱۳۹۲)

در نتیجه زن مدرن که از سویی از شخصیتی فطری و الهی و هویتی جنسی تهی شده و به نظام ارزش‌گذاری خاصی نیز اعتقاد ندارد و در نتیجه به راحتی شکل می‌گیرد و از سوی دیگر با ارجحیت نقش‌ها و ارزش‌های مردانه مواجه شده است، در صدد بر می‌آید تا با نادیده انگاری، ویژگی‌های خاص خود شبیه به کپی کمرنگی از مردان شود.

در مقابل دیدگاه غربی، طبق نگاه انسان‌شناسانه اسلامی، انسان دارای دو بعد مادی و معنوی است و طبق بعد معنوی خود دارای فطرتی کمالجوست؛ توجه به هر دو این ابعاد در سبک زندگی موجب رضایت خاطر و ملائمت طبع اوست. وجود فطرت و یا ذات اولیه در انسان موجب می‌شود که انسان‌ها نسبت به همه امور ممتنع نباشند.

بحث بعدی آن است که طبق اسلام گرچه زن و مرد هر دو دارای سرشت انسانی برابری هستند؛ اما دارای تفاوت‌های تکوینی‌ای نیز می‌باشند که در خلقت آنها نهفته و این تفاوت‌ها، عامل سبک زندگی متفاوت در آنها می‌شود.

فهرست منابع

قرآن کریم.

- ۱- باقری، خسرو. (۱۳۸۲)، *مبانی فلسفی فمینیسم*، چ ۱، تهران: وزارت علوم تحقیقات و فناوری، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی.
- ۲- باقری، شهلا. (۱۳۸۴)، «علوم اجتماعی فمینیسم و انگاره مردم‌محوری»، *فصلنامه مطالعات راهبردی زنان*، سال هشتم، شماره ۳۰.
- ۳- بوردیو، پی. یر. (۱۳۹۰)، *تمايز، ترجمه: حسن چاوشیان*، چ ۱، تهران: نشر ثالث.
- ۴- بیناس، جان. (بی‌تا)، *تاریخ جامع ادیان*، ترجمه: علی اصغر حکمت، ویراستار پرویز اتابکی، تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- ۵- پارسانیا، حمید. (۱۳۹۲)، «نظریه و فرهنگ»، *مجله راهبرد فرهنگ*، شماره ۲۳، پاییز.
- ۶- تانگ، رزمی. (۱۳۸۷)، *تقد و نظر: درآمدی جامع بر نظریه های فمینیستی*، ترجمه: منیژه نجم عراقی، تهران: نشر نی.
- ۷- تبار فیروزجایی، رمضان علی. (۱۳۹۳)، «بررسی تطبیقی مبانی انسان شناختی علم دینی و علم سکولار»، *مجله قیاسات*، ش ۷۱، بهار.
- ۸- جوادی آملی، عبدالله. (۱۳۸۶)، *زن در آینه جلال و جمال*، قم: مرکز نشر اسراء.
- ۹- چینی، دیوید. (۱۳۸۲)، *سبک زندگی*، [بی‌جا]: [بی‌نا].
- ۱۰- ریتزر، جورج. (۱۳۸۹)، *نظریه جامعه شناسی در دوران معاصر*، ترجمه: محسن ثلاثی، چ ۱۵، تهران: انتشارات علمی.
- ۱۱- فریدمن، جین. (۱۳۸۳)، *فمینیسم*، ترجمه: فیروزه مهاجر، چ ۲، تهران: نشر آشیان.

- ۱۲- فکوهی، ناصر. (۱۳۸۸)، *تاریخ اندیشه و نظریه‌های انسان‌شناسی*، چ ۶، تهران: نشر نی.
- ۱۳- گیدنز، آنتونی. (۱۳۹۲)، *تجدد و تشخیص*، ترجمه: ناصر موفقیان، چ ۸، تهران: نشر نی.
- ۱۴- محمدپور، احمد. (۱۳۹۲)، *ضد روش*، چ ۲، تهران: جامعه‌شناسان.
- ۱۵- محمدپور، احمد؛ بهمنی، مریم. (۱۳۸۹)، «زنان، پاساژ و مصرف نشانه‌ها»، *مطالعات راهبردی زنان*، سال دوازدهم، ش ۴۷، بهار.
- ۱۶- مشیرزاده، حمیرا. (۱۳۸۳)، *مقدمه‌ای بر مطالعات زنان*، چ ۱، تهران: وزارت علوم، تحقیقات و فناوری، دفتر برنامه‌ریزی اجتماعی و مطالعات فرهنگی معاونت فرهنگی و اجتماعی.
- ۱۷- مطهری مرتضی. (۱۳۵۷)، *نظام حقوق زن در اسلام*، چ ۸، قم: انتشارات صدرا.
- ۱۸- _____ (۱۳۶۷)، *حماسه حسینی*، تهران: انتشارات صدرا.
- ۱۹- مهدوی کنی، محمد سعید. (۱۳۸۷)، *دین و سبک زندگی؛ مطالعه موردی شرت‌کنندگان در جلسه مذهبی*، چ ۲، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق.
- ۲۰- میرباقری، سید محمد مهدی. (۱۳۹۵)، *نگرشی در مسأله سبک زندگی*، تدوین: حسن نوروزی، چ ۱، قم: تمدن نوین اسلامی.
- ۲۱- هاشمی، ریحانه؛ هاشمی‌زاده، محمدحسن. (۱۳۸۹)، *شیوه‌های کنترل غریزه جنسی از نگاه اسلام*، چ ۱، قم: بوستان کتاب.
- ۲۲- هام، مگی. (۱۳۸۳)، *فرهنگ نظریه‌های فمینیستی*، ترجمه: نوشین احمدی خراسانی و فرح قره‌داغی، تهران: نشر توسعه.